

کاستی‌های رویکرد جریان اصلی در علم اقتصاد و ضرورت پرداختن به اقتصاد نهادگرا

علمداد حیدری^۱

چکیده

در علم اقتصاد جریان‌های فکری مختلف وجود دارد. عمده‌ترین رویکرد، جریان اصلی است. اما جریان اصلی با توجه به کاستی‌های آن، در طول زمان توسط رویکردهای مختلف، مورد نقد قرار گرفته است که در نتیجه، برخی از نقص‌های آن برطرف شده است. مهم‌ترین رویکردی که در تقابل با جریان اصلی شکل گرفت و ضعف‌های آن را مورد نقد قرارداد، رویکرد نهادگرایی بود. نهادگرایی از ابتدا در تقابل با جریان اصلی شکل گرفت اما در طول زمان در راستای برطرف کردن ضعف‌ها و نارسایی‌های آن جهت داده شد. در این نوشتار سؤال اصلی این بوده است که تقایص و کاستی‌های رویکرد جریان اصلی کدامند؟ به نظر می‌رسد رویکرد جریان اصلی در عرصه روش‌شناسی و معرفت‌شناسی با ضعف‌هایی مواجه است که مهم‌ترین آن‌ها در عرصه روش‌شناسی توسل بیش از حد به ریاضیات و تکنیک‌های ریاضی است. این نقیصه باعث می‌شود تا تئوری‌های ارائه‌شده از واقعیت فاصله گرفته و نتواند همه جنبه‌های واقعیت عینی را پوشش دهد. یکی دیگر از ضعف‌های اساسی آن مبتنی بودن بر اصالت فرد است؛ این رویکرد مبنای تصمیم‌گیری افراد را منفعت شخصی می‌داند و از تأثیر نهادها و ساختارهای اجتماعی در تصمیم‌گیری افراد چشم‌پوشی می‌کند. در عرصه معرفت‌شناسی نیز کاستی‌هایی دارد. یکی از ضعف‌ها آن است که از یک‌طرف از روش قیاسی استنتاجی استفاده می‌کند و از طرف دیگر مبتنی بر اصالت تجربه و روش‌شناسی پوزیتویسم است. این نقیصه باعث می‌شود که بسیاری از مفروضات اساسی علم اقتصاد طبق معیارهای پوزیتویستی قابل اثبات نبوده و اعتبار علمی نداشته باشند. براین اساس، نگاه انتقادی به رویکرد جریان اصلی ضرورت دارد و در این نوشتار، نهادگرایی به عنوان ترمیم‌کننده ضعف‌های جریان اصلی مورد تحلیل قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد، جریان اصلی، اقتصاد نهادگرا، روش‌شناسی، کاستی

۱. گروه اقتصاد، مؤسسه علوم انسانی، جامعة المصطفی (ص) العالمية، کابل، افغانستان.

مقدمه

پرداختن به رویکردها و جریان‌های مختلف فکری می‌تواند زمینه پویایی و تحرک در هر علمی را فراهم کند؛ چراکه جریان‌های مختلف فکری روزه‌های جدیدی را به روی واقعیت باز می‌کند و این امکان را فراهم می‌کند که از زاویه‌ای جدیدی به واقعیت نگاه کرد. بنابراین، پرداختن به رویکردها و جریانات مختلف فکری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

در علم اقتصاد نیز رویکردهای مختلف فکری وجود دارد. مهم‌ترین آن‌ها رویکرد جریان اصلی است که با آدام اسمیت آغاز می‌شود و با کلاسیک‌ها و نوکلاسیک‌ها ادامه پیدا می‌کند. رویکرد جریان اصلی، با توجه به نقص‌ها و کاستی‌های که داشته توسط رویکردهای دیگر در طول زمان مورد نقد و خدشه قرار گرفته است. رویکرد نهادگرایی که در تقابل با رویکرد جریان اصلی شکل گرفت، مهم‌ترین نقدها را بر این رویکرد وارد نمود و باعث شد تا بسیاری از ضعف‌ها و نقایص آن برطرف گردد. اما با توجه به ماهیت روش به کار گرفته‌شده در رویکرد مذکور هنوز هم ضعف‌ها و کاستی‌های آن به‌طور کامل برطرف نشده است.

مهم‌ترین کاستی این جریان در حوزه روش‌شناسی توسل بیش‌ازحد به ریاضیات و تکنیک‌های ریاضی است که باعث می‌شود تئوری‌های علم اقتصاد از واقعیت فاصله گرفته و نتواند تمام جنبه‌های واقعیت را پوشش دهد. هم‌چنین فردگرایی روش‌شناختی در علم اقتصاد باعث شده است که تأثیر نهادها و ساختارهای اجتماعی در رفتارهای اقتصادی نادیده انگاشته شود. در حوزه معرفت‌شناسی نیز از آنجایی که علم اقتصاد از یک‌طرف تجربه‌گرا است و از طرف دیگر از روش قیاسی استفاده می‌کند دچار تناقض شده است؛ چون مفروضات اصلی علم اقتصاد تجربه‌پذیر نبوده و با معیارهای پوزیتیویستی قابل اثبات نیست.

رویکرد نهادگرایی در علم اقتصاد که در تقابل با رویکرد جریان اصلی شکل گرفت، ضعف‌ها و کاستی‌های رویکرد جریان اصلی را آشکار کرد. نهادگرایی نشان داد که رفتارهای اقتصادی افراد تنها تحت تأثیر انگیزه منفعت شخصی شکل نمی‌گیرد، بلکه عوامل بیرونی زیادی وجود دارند که بر شکل‌گیری رفتارهای اقتصادی افراد تأثیرگذارند. نهادگرایی از این حقیقت پرده برداشت که رفتار عوامل اقتصادی را نمی‌توان جدای از بافت فرهنگی و محیط نهادی که کنشگر در آن زندگی می‌کند تحلیل و تبیین نمود، بلکه علاوه بر عوامل درونی،

نهاده‌ها و ساختارهای اجتماعی نیز در شکل‌گیری رفتارهای اقتصاد افراد مؤثرند. نهاده‌ها طیف وسیعی از فرهنگ، آداب و رسوم، هنجارهای اجتماعی، قوانین رسمی و غیررسمی را شامل می‌شوند که رفتارهای اقتصادی را شکل می‌دهند. اما رویکرد جریان اصلی از آنجاکه اصالت را به‌طور کامل به فرد می‌دهد از تأثیر ساختارها و نهاده‌های اجتماعی بر شکل‌گیری رفتار افراد غفلت می‌کند و رویکرد مارکسیستی که اصالت را به‌طور کامل به جامعه می‌دهد فرد را نادیده می‌گیرد. در این میان، نهادگرایی رابطه فرد و جامعه را دوسویه می‌داند و معتقد است فرد همان‌گونه که بر ساختارها و نهاده‌ها تأثیر می‌گذارد از آن‌ها تأثیر نیز می‌پذیرد.

۱. رویکرد جریان اصلی در علم اقتصاد

جریان اصلی در علم اقتصاد به جریانی اطلاق می‌شود که خود را اصلی‌ترین وارث به‌جامانده از آدام اسمیت می‌داند و طبق آن، تبیین جامعه انسانی بر اساس الگوها و استعاره‌های برگرفته از علوم فیزیک و مکانیک و به‌تبع آن ریاضیات انجام می‌شود (متوسلی و دیگران، ۱۳۸۹: ص ۱۷۹). در حقیقت این جریان متأثر از دکارت است. تحلیل واقعیت به زبان ریاضی با دکارت آغاز شد و توسط نیوتن در علم فیزیک پیاده گردید و اقتصاددانان نیز به تقلید از علم فیزیک، روش مذکور را در اقتصاد به کار گرفتند.

در توضیح بیشتر مطلب باید گفت که در مثال معروف دکارت «ماده» دارای کیفیاتی است (مثل بو، رنگ انعطاف‌پذیری و دما و...) که با حواس درک می‌شود، اما پایدار نیست و به‌محضی که در معرض حرارت قرار می‌گیرد از بین می‌رود، تنها کیفیتی که باقی می‌ماند امتداد است که با احساس درک نمی‌شود. دکارت از سناریویی که طراحی کرده است نتیجه می‌گیرد که جوهر و حقیقت اشیا امتداد است و دلیلی که ذکر می‌کند پایداری است.

اما واقعیت این است که دکارت به دنبال یقین ریاضی بود و تنها ویژگی امر ممتد این است که قابل اندازه‌گیری است و با روش ریاضی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بنابراین، دکارت می‌گوید تنها راه شناخت واقعیت روش ریاضی است. وقتی حس و تجربه از اعتبار ساقط شد، عقل محدود که می‌خواست با روش ریاضی به تبیین واقعیت بپردازد به میدان آمد و به کمک تخیل، امتداد را خلق کرد تا به تبیین ریاضی واقعیت بپردازد؛ زیرا به‌کار بردن روش

ریاضی در تبیین واقعیت مستلزم تبدیل واقعیت به مفاهیم هندسی بود. با کنار گذاشتن حس و تجربه شهود ذهنی ما را به جوهر و حقیقت اشیا نزدیک کرد اما امتداد به کمک تخیل ساخته شد تا واقعیت به مفاهیم هندسی تبدیل شود و با روش ریاضی تبیین گردد. جوهر و حقیقت پدیده‌های عینی امتداد بود لذا جهان متشکل از امور ممتد بود که مثل چرخ‌دنده‌های ماشین رابطه مکانیکی داشتند به عبارت دیگر جهان به ماشین بزرگی مانند شد که اجزای آن طبق قوانین مکانیکی کار می‌کند و قابل تبیین است (مینسکی، ۱۳۷۵: ص ۲۷).

آدام اسمیت، با استفاده از اصول مکانیک و روش مکانیکی که دکارت مبدع آن بود به تبیین پدیده‌های اجتماعی پرداخت. او به جهان اجتماعی به صورت ماشین عظیم می‌نگریست و معتقد بود که نظام‌های اجتماعی در بسیاری از وجوه، شباهت‌هایی با ماشین دارد. نظام، ماشینی خیالی است و بدین جهت ابداع شده است تا حرکات و آثار گوناگون را که پیش‌تر در واقعیت صورت پذیرفته در قوه خیال به یکدیگر متصل کند (مینسکی، ۱۳۷۵: ص ۱۰۴).

اسمیت در این روش، وارث نیوتن بود. از نظر نیوتن روش شناخت یک روش مکانیکی و متضمن به کارگیری ریاضیات است. روش علمی نیوتن حاوی دو عنصر اصلی، کشف استقرایی قوانین مکانیکی از روی بررسی پدیده‌ها و تبیین قیاسی یا استنتاجی پدیده‌ها در پرتو این قوانین است؛ به عبارت دیگر روش وی مشتمل بر دو عنصر اصلی تحلیل و ترکیب است. تحلیل عبارت است از پرداختن به آزمایش و مشاهده و گرفتن نتایج کلی از این‌ها به مدد استقراء؛ و ترکیب عبارت است از مفروض گرفتن قوانین یا مبادی و علل مسلم و تبیین پدیده‌ها به یاری قیاس یا استنتاج نتایج از این قوانین. در سرتاسر همچو فراگردی، ریاضیات، افزار و آلت ذهن است که به کمک آن استنتاج صورت می‌گیرد و نتایج به دست می‌آید (کاپلستون، ۱۳۸۲، ج ۵: ص ۱۶۶).

اقتصاددانان به دنبال ارائه تصویر نیوتنی از جهان به زبان ریاضی بودند، این در حالی است که تکنیک‌های ریاضیاتی ذاتاً برای تحلیل‌های اقتصادی چندان مناسب نیستند و توسل افراطی به این تکنیک‌ها، باعث عدم سلامت علم اقتصاد و بروز مشکلاتی شده است. یکی از پیامدهای گسترش صوری‌سازی و توسل افراطی به تحلیل‌های ریاضیاتی، بیگانه ساختن اقتصاد از پرداختن به مسائل دنیای واقعی است. قیاس‌گرایی موجب فراهم آمدن پوششی

کاربرد ریاضی در علم اقتصاد گردیده است (مشهدی، ۱۳۹۳: ص ۱۴۸-۱۵۳).

از طرف دیگر، روش شناسی اقتصاد متأثر از پوزیتویسم است که با آگوست کنت آغاز گردید. بر اساس دیدگاه کنت شناخت محصول تجربه است و تنها شناخت های ارزش علمی دارد که تجربی باشد. معیارهایی را که پوزیتویسم برای تفکیک شناخت های علمی از غیر علمی ارائه می کند اثبات پذیری است؛ یعنی شناخت های از اعتبار علمی برخوردار است که با روش تجربی قابل اثبات باشد. در مراحل بعد ابطال پذیری مطرح می شود و طبق این معیار شناخت های از اعتبار علمی برخوردار است که ابطال پذیر باشد. اقتصاددانان بر اساس معیارهای پوزیتویستی فکر می کردند که علم اقتصاد در صورتی علم است که معیارهای پوزیتویستی را برآورده کند (غنی نژاد، ۱۳۹۷: ص ۱۰)؛ اما فروض اصلی که علم اقتصاد بر آن بنیان گذاشته شده بود با معیارهای پوزیتویستی قابل اثبات نبود؛ زیرا طبق اعتقاد اقتصاددانان، اقتصاد یک علم فرضیه ای استنتاجی است؛ یعنی فروضی را در رابطه با ماهیت و طبیعت انسان مفروض می انگارد و بر پایه ی آن ها قضایایی را استنتاج می کند (مارک بلاک، ۱۳۸۷: ص ۴۲).

اقتصاددانان فکر می کردند گرایش طبیعی انسان در رابطه با دیگران موضوع علم اقتصاد است؛ اما چگونه می توان گرایش طبیعی انسان در رابطه اقتصادی با دیگران را فهمید؟ برای کشف این گرایش دو روش وجود دارد، روش درون نگری؛ یعنی به درون خود به عنوان یک انسان بنگریم و ببینیم که گرایش درونی ما در رابطه اقتصادی با دیگران چیست و دوم، روش استقرایی است. اقتصاددانان روش اول را برگزیدند و با درون نگری دریافتند که گرایش طبیعی انسان در رابطه اقتصادی با دیگران تأمین منافع فردی است که به تأمین منافع جمعی می انجامد (غنی نژاد، ۱۳۹۷: ص ۱۲۶).

بنابراین، مهم ترین اصلی که علم اقتصاد بر آن بنیان گذاشته شده بود چون محصول تجربه حسی نبود، لذا با معیارهای پوزیتویستی قابل اثبات نبود. این معما را فریدمن برای همیشه حل کرد. به اعتقاد فریدمن آن گزاره های علمی است که پیش بینی هایش درست باشد؛ او تئوری های اقتصادی را ابزاری برای پیش بینی ها می داند. به اعتقاد فریدمن، لازم نیست فروض اولیه درست باشد و لزومی ندارد یک تئوری علمی بر فروض درست پایه گذاری شده

باشد، بلکه پیش‌بینی‌ها مهم است. اگر فروض اولیه غلط باشد هم اشکالی ندارد، به شرطی که به پیش‌بینی‌های درست منجر شود. به اعتقاد فریدمن فروض هرچه غلط‌تر باشد بهتر است. البته منظور ایشان از غلط بودن غیرعلمی بودن، طبق معیار پوزیتیویستی است و غلط‌تر طبق معیار پوزیتیویسم یعنی هرچه کلی‌تر و انتزاعی‌تر باشد (غنی‌نژاد، ۱۳۹۳: ص ۱۷۰).

بسیاری از نقایص و کاستی‌هایی که متوجه اقتصاد جریان اصلی می‌گردد از ناحیه فردگرایی روش‌شناختی است. چنانکه رویکرد نهادگرایی که در علم اقتصاد شکل گرفته است، فروض اصلی جریان اصلی را مورد نقد قرار می‌دهد. بر مبنای رویکرد نهادگرایی نهادها طیف وسیعی از فرهنگ، ایدئولوژی، عقاید، باورها و هنجارها را در بر می‌گیرد که به صورت محدودیت‌های رسمی و نوشته‌شده یا هنجارهای نانوشته بر رفتارهای انسان تأثیر می‌گذارند و رفتارهای انسان را شکل می‌دهند. طبق رویکرد نهادگرایی، فردگرایی روش‌شناختی جریان اصلی باعث گردیده است که تأثیر ساختارها و نهادها در شکل‌گیری رفتارهای افراد نادیده گرفته شود.

۱-۱. کاستی‌ها و ناسازگاری در سطح معرفت‌شناختی

معماران علم اقتصاد به تبعیت از میل و ریکاردو، علم اقتصاد را بر اساس مدل‌های قیاسی طراحی کرده‌اند. به اعتقاد میل، اقتصاد یک علم مجزا و غیردقیق است که هدف آن کشف قوانین غیردقیق است. مشکلی که طرز تلقی میل برای علم اقتصاد به ارمغان آورد، فلاسفه علم از آن تحت عنوان «مشکل میل» یاد می‌کنند. میل از یک طرف ارزش بیش‌ازحد برای علم اقتصاد قائل بود و از سوی دیگر وفاداری عمیقی نسبت به تجربه‌گرایی داشت. وی به لحاظ معرفت‌شناختی یک تجربه‌گرای اصیل و در روش‌شناسی اتکا به قیاس‌گرایی داشت؛ درحالی‌که این روش‌شناسی به صراحت غیرتجربی است و شواهد حاکی از عدم انطباق این دو موضوع است.

در نتیجه مشکلی که پدید آمد تضاد بین تجربه‌گرایی و علم اقتصاد بود. به اعتقاد میل علم اقتصاد مبتنی بر مقدماتی است که فاقد پایه و اساس در عالم واقع هستند و دستاوردهای علم اقتصاد تنها به لحاظ نظری درست است، پس اقتصاد یک علم قیاسی است. اقتصاددانان معتقدند که اقتصاد یک علم تجربی است نه قیاسی، ولی میل معتقد است که اقتصاد یک

علم قیاسی است و نه تجربی. هاوسمن سعی کرد با ایجاد تغییرات اساسی در نظرات میل انطباق بیشتری بین نظرات وی و تجربه‌گرایی به وجود آورد، طبق تفسیر هاوسمن یک قانون غیردقیق شبیه یک قانون دقیق است؛ به جز آنکه قانون غیردقیق همواره با جمله «سایر شرایط ثابت» فرمول‌بندی می‌شود (مشهدی، ۱۳۹۳: ص ۱۴۸-۱۵۳).

۱-۲. کاستی‌ها و ناسازگاری در سطح روش‌شناختی

اقتصاد جریان اصلی در عمل از روش‌شناسی اقتصاد اثباتی فریدمن تبعیت می‌کند و دودلالت اساسی روش‌شناسی فریدمن عبارت‌اند از این‌که اولاً یک تئوری در صورتی از اعتبار علمی برخوردار است که پیش‌بینی‌های آن با تجربه نقض نشود؛ ثانیاً غیر واقعی بودن فروض به اعتبار علمی یک تئوری لطمه نمی‌زند، بلکه هرچه فروض یک نظریه غیر واقعی‌تر باشد آن نظریه معنادارتر است و از قدرت پیش‌بینی بیشتر برخوردار است (غنی‌نژاد، ۱۳۷۶: ص ۳۲۶).

این در حالی است که بسیاری از اقتصاددانان نشان داده‌اند که از فروض غیر معتبر نمی‌توان به فرضیه‌ها و نظریه‌هایی دست‌یافت که در برابر واقعیت قابل کاربرد باشد. خود فریدمن نیز به این نقیصه واقف بوده است او معتقد است که فروض یک نظریه باید شرایطی را که تحت آن، مدل را می‌توان معرف واقعیت دانست مشخص سازد؛ زیرا ما انتظار داریم که به کمک نظریه‌ها بتوانیم واقعیت را بفهمیم. اما در روش‌شناسی فریدمن فروض نظریه‌های اقتصادی با دنیای واقعی بی‌ارتباط هستند و این باعث می‌شود که نظریه‌ها تبدیل به داستان‌های علمی تخیلی شوند و عملاً کمترین کمک را به حل مشکلات واقعی موجود بکنند.

اقتصاددانانی که روش‌شناسی اثبات‌گرا را ناکافی می‌دانستند به ابطال‌گرایی پوپر متوسل شدند، اما این باعث شد که اقتصاددانان جریان اصلی نتوانند سازگاری لازم بین نظریه و عمل به وجود آورند؛ چون اقتصاددانان در حالی که خود را ابطال‌گرا می‌دانند اما در عمل به استانداردها و نظریه‌های خود پایبند می‌مانند و حاضر به ابطال آن‌ها نیستند. ایده ابطال‌گرایی پوپر در عمل نمی‌تواند محقق شود؛ زیرا تصمیم‌گیری در خصوص اینکه یک نظریه باطل شده است یا خیر غیرممکن است؛ چون نظریه‌ها ترکیب پیچیده‌ای از فرضیه‌ها هستند و در عمل غیرممکن است که تشخیص دهیم کدام یک از فرضیه‌ها به خاطر تضاد با شواهد ابطال شده است.

توسل به روش‌شناسی لاکاتوش نیز نتوانست اقتصاددانان را از مشکلاتی که با آن دست‌به‌گریبان بودند، برهاند. اهمیت و برتری روش‌شناسی لاکاتوش در این بود که در روش‌شناسی لاکاتوش ابطال یک نظریه به معنی رها کردن آن نظریه نیست. بر اساس روش‌شناسی لاکاتوش هر برنامه تحقیقات علمی از یک «هسته سخت» و یک «کمربند محافظ» در اطراف هسته سخت تشکیل شده است. هسته سخت از اصول بدیهی «آکسیوم‌های» بنیادین تشکیل شده‌اند که مبتنی بر باورهای متافیزیکی هستند و داده‌شده تلقی می‌شوند. نظریه‌ها حکم «کمربند محافظ» را دارند و تحقیقات توسط ساخت نظریه‌ها جهت مطابقت دادن هسته سخت با مشاهدات واقعی پیش می‌روند. روش‌شناسی لاکاتوش نیز مثل روش‌شناسی پوپر تجربی است و با همان مشکلات روش‌شناسی پوپر روبه‌رو است و نتوانسته است از عهده وظایفی اقتصاددانان از روش‌شناسی انتظار دارند برآید (مشهدی، ۱۳۹۳: ص ۱۷۴-۱۸۰).

وظایف فوق عبارت‌اند از ارائه قواعدی برای متمایز کردن مطالعات علمی از مطالعات غیرعلمی و ارائه معیاری برای ارزیابی نظریه‌ها. اقتصاددانان جریان اصلی در توسل به مطالعات روش‌شناسانه خود نه قادرند قواعدی را برای تمییز علم از غیر علم و نه معیاری برای ارزیابی نظریه‌ها ارائه کنند (فابین، ۱۳۸۱: ص ۴۸).

اقتصاددانان جریان اصلی روش‌شناسی را نفی می‌کنند و برای آن در پیشبرد علم اقتصاد نقشی قائل نیستند؛ درحالی‌که در عمل پایبند به روش‌شناسی خاصی هستند. روشی را که اقتصاد مرسوم برای شناخت برگزیده با دو نقص اساسی روبه‌رو است؛ زیرا اولاً به شناخت مناسبی از پدیده‌ها و واقعیت‌های اقتصادی منتهی نمی‌شود و ثانیاً این روش شناخت نمی‌تواند هدف موردنظر اقتصاد مرسوم را تأمین کند. دلیل اینکه این روش، شناختی از پدیده‌های واقعی ارائه نمی‌کند این است که روش فوق مبتنی بر نگرش‌های حدی است. به‌عنوان مثال، یکی از ویژگی‌های برجسته اقتصاد مرسوم تأکید بر فردگرایی روش‌شناختی است؛ یعنی در مورد رابطه ساختار و کارگزار اصالت را به‌طور کامل به فرد می‌دهد و از رابطه تعاملی ساختار و کارگزار غفلت می‌کند. درواقع چه بخواهیم اصالت را به‌طور کامل به فرد بدهیم، مانند لیبرالیست‌ها و اقتصاددانان مرسوم که منشأ تفکرات‌شان لیبرالیستی است و

چه بخواهیم اصالت را به‌طور کامل به جمع بدهیم، مانند سوسیالیست‌ها، در هر دو صورت دچار نگرش حدی شده‌ایم و راه به خطا برده‌ایم (مشهدی، ۱۳۹۳: ص ۱۷۴-۱۸۰).

در فلسفه علم ثابت شده است که تقسیم‌بندی‌های دوگانه‌گرایانه و نگرش‌های حدی کاملاً غلط هستند، چه فردگرایی روش‌شناختی و چه کل‌گرایی روش‌شناختی، همواره راه‌حل مسئله را باید در حد وسط دو افراط جستجو کرد (کاپلستون ۱۳۸۲ ج ۱ ص ۴۰). در بین دو دیدگاه افراطی که یکی اصالت را به‌طور کامل به فرد و دیگری به جامعه می‌دهد دیدگاه سوم تعامل بین فرد و ساختار است. اقتصاد جریان اصلی مبتنی بر فردگرایی روش‌شناختی است و در این رویکرد اعتقاد بر این است که افراد کارگزارانی هستند که قادرند تمام اعمال کنش‌ها و تصمیم‌هایشان را بر اساس امیال و ترجیحات‌شان اداره کنند؛ دلیل اینکه اقتصاددانان مرسوم بحث را با یک انسان اقتصادی عاقل آغاز می‌کنند نیز این است که فرد علت‌العلل همه امور در نظر گرفته می‌شود.

فردگرایی روش‌شناختی در رابطه بین فرد و ساختار نگرش کاملاً یک‌سویه دارد، فرد را منشأ همه‌چیز می‌داند و برای ساختار هیچ تأثیری قائل نیست اما واقعیت آن است که نمی‌توان وابستگی دوسویه بین ساختار و کارگزار را منکر شد. در این رویکرد کنش‌های انسانی به‌صورت جدا جدا و فارغ از بافتی که به آن تعلق دارد در نظر گرفته می‌شود؛ به عبارت دیگر کنش‌های بشری به‌عنوان کنش‌های افراد مجزا در نظر گرفته می‌شود و تأثیر کنش جمعی بر کنش‌های فردی در نظر گرفته نمی‌شود.

این درست نقطه مقابل رویکرد نهادگرایان است، طبق نگرش نهادگرایان کنش‌های انسان تنها به‌عنوان یک فرایند مستمر و یکپارچه و در قالب و زمینه که به آن تعلق دارند قابل درک است. فروض فردگرایی روش‌شناختی توصیفات دقیق و تجربی در خصوص رفتار بشر نیستند، بلکه مجموعه‌ای از انتزاع‌های تحلیلی هستند و هدف از به‌کارگیری آن‌ها برجسته ساختن مهم‌ترین عنصر سازنده کنش انسانی، یعنی عقلانیت است. اقتصاددانان جریان اصلی رویکرد فردگرایانه را بی‌عیب و نقص می‌دانند چون برای بیان عقلانیت موجود در کنش‌های انسانی بسیار مناسب است. بر مبنای رویکرد فوق، عقلانیت انسانی در انتخاب عقلایی تجلی می‌یابد و آن چیزی که یک انتخاب را عقلانی می‌سازد اتکای آن به عملیات

محاسباتی است. رویکرد فوق کنش عقلانی را تنها در نظریه انتخاب عقلایی خلاصه می‌کند در حالی که عقلانیت انسان وابسته به متن و بافتی است که انسان به آن تعلق دارد (مشهدی، ۱۳۹۳: ص ۱۶۶-۱۶۹).

طبق رویکرد نهادگرایان آنچه را عوامل عقلانی در نظر می‌گیرند از جامعه تا جامعه دیگر و از منطقه تا منطقه دیگر و از سازمانی تا سازمانی دیگر فرق می‌کند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۱: ص ۱۲۴).

نگرش اقتصاددانان در خصوص مفهوم عقلانیت باعث شده است که اقتصاددانان بسیاری از رفتارهای افراد را غیرعقلانی تلقی کنند و اما مشکل اصلی آن است که مدل‌های آن‌ها بیش از حد ساده و ناقص است؛ با چنین مدل‌های ساده و ناقص نباید انتظار داشته باشیم که عقلانیت مردم را تحلیل کنیم. بسیاری از رفتارهایی که غیرعقلانی تعبیر می‌شوند، ناشی از جهل عامل آن‌ها است. ملاحظات نظیر عدالت خواهی، نوع دوستی، آزادی خواهی باعث می‌شود که عوامل اقتصادی رفتارهایی را از خود بروز دهند که با مدل‌های اقتصادی مطابقت ندارد (مشهدی، ۱۳۹۳: ص ۱۸۳-۱۸۴).

برخی از ضعف‌ها و کاستی‌های اقتصاد جریان اصلی که حاصل توسل به فردگرایی روش شناختی است عبارت‌اند از:

۱. اصالت را به طور کامل به فرد می‌دهد و از تأثیر کنش‌های جمعی بر کنش‌های فردی یا تعامل ساختار و کارگزار غفلت می‌کند.
 ۲. افراد را از کل جدا می‌کند و کنش‌های انسانی را خودکفا و مستقل در نظر می‌گیرند.
 ۳. عقلانیت را در انتخاب عقلایی منحصر نموده، عقلانیت و محاسبه را یکی می‌دانند.
- در مقابل نهادگرایان معتقدند:

۱. انسان اساساً یک موجود اجتماعی است و انسان بودن و در روابط اجتماعی زندگی کردن مقولاتی یکسانی هستند.
۲. بر اساس مفهوم بین‌الذهانی بودن، کنش‌های انسانی، کنش‌های انسانی را نمی‌توان مستقل و خودکفا دانست، بلکه آن چیزی که از آن تحت عنوان کنش فردی یاد می‌شود، حالت خاصی از کنش اجتماعی است.

۳. یکی دانستن عقلانیت و محاسبه، خطای فاحشی است؛ چون غفلت آشکاری از موضوع یادگیری می شود و افراد صرفاً مالک دانش نیستند بلکه دارای قابلیت یادگیری هستند و اینکه افراد دارای قابلیت یادگیری هستند یعنی اینکه مالک تمام اطلاعات نیستند (مشهدی، ۱۳۹۳: ص ۱۷۱-۱۷۲).

۲. چرایی پرداختن به اقتصاد نهادگرا

مکاتب مختلف، راه های مختلفی را برای شناخت معرفی می کنند. فهم این مهم که کدام مکتب اقتصادی در تبیین پدیده های مختلف بر سایر مکاتب برتری دارد و کدام مکتب اقتصادی در تحلیل موضوعات اقتصادی کارآمدتر و تا حدودی واقع گرایانه تر و منطبق تر با مسائل و مشکلات کشورهای در حال توسعه است و پارادایم های مختلف فکری چگونه این شناخت را به دست می آورد، از اهمیت ویژه برخوردار است. پی بردن به این حقایق تنها از طریق مطالعه و آشنایی با سایر مکاتب فکری و فرارفتن از دایره تنگ و محدود اقتصاد مرسوم ممکن است. پارادایم های مختلف فکری، راه های مختلفی را برای شناخت ارائه می دهد و رویکرد نهادگرایی با تأکید بر اهمیت و نقش نهادها در کارکردهای اقتصاد، پارادایم جدیدی را برای علم اقتصاد معرفی کرد.

اقتصاد مرسوم با استفاده از فروض انتزاعی و تحلیلی و روش استنتاجی قیاسی دیدگاه جهان شمول برای همه زمان ها و همه مکان ها ارائه می دهد؛ در حالی که پیچیدگی دنیای واقعی به ما این امکان را نمی دهد که به نظریه جهان شمول علمی دست یابیم. ساده سازی واقعیت و تقلیل آن به یک مدل ساده و سپس آزمون فرضیات با روش های آماری به تبیین واقعیت و پیش بینی آینده رهنمون نمی سازد. در علوم اجتماعی داده ها مثل فیزیک ثابت نیستند و سایر شرایط را نیز نمی توان ثابت در نظر گرفت و داده های موجود قابل اعتماد نیستند؛ بنابراین برخلاف تصورات اقتصاددانان مکتب مرسوم، نظریات اقتصادی نمی تواند جهان شمول باشند؛ شاید نظام های اقتصادی کشورهای توسعه یافته را تحلیل کند، اما قادر نیستند تحلیلی درستی از نظام های اقتصادی کشورهای در حال توسعه ارائه کند (ویلیامسون، ۲۰۰۰: ص ۳). نورث تصریح می کند که مدل های غربی در کشورهای در حال توسعه جوابگو

نیست، خصوصی سازی نیز راه حلی مشکل اقتصاد کشورهای در حال توسعه نیست (نورث، ۱۳۸۵).

اغلب نظریه‌های مرسوم اقتصادی تعامل بین نظام‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نظام اقتصادی و اساساً نهادها و الگوهای رفتاری حاکم بر جامعه را نادیده می‌گیرند و با این کار خود قادر می‌شوند نظریات جهان‌شمول ارائه کنند؛ اما حقیقت آن است که بدون دانستن نظریه‌های دقیق در خصوص نظام سیاسی، ایدئولوژی، فرهنگ، حقوق مالکیت و الگوهای رفتاری هرگز نمی‌توان تبیین دقیق و مناسبی از پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی ارائه نمود (دوسوتو، ۱۳۸۶: ص ۲۶).

اقتصاددانان نهادگرا، به جای آنکه به قوانین و نظریه‌های جهان‌شمول و یک ساختار ایده‌آل بازار دل خوش کنند، شرایط واقعی موجود را مورد مطالعه قرار می‌دهند. به اعتقاد نهادگرایان کارکرد صحیح بازار به شرایطی تکنیکی فعالیت‌های دایر در آن و شرایط نهادی بازار بستگی دارد و پدیده‌های اقتصادی که طبق نظریه‌های جهان‌شمول اقتصاد مرسوم در همه زمان‌ها و مکان‌ها کارکرد یکسان دارند، طبق رویکرد نهادگرایان در چارچوب‌های نهادی متفاوت، کارکردهای متفاوتی خواهند داشت.

همچنین اقتصاد نهادگرا به دنبال ارائه نظریات جهان‌شمول نیست، بلکه سعی دارند با برقراری ارتباط بین علم اقتصاد و سایر علوم و در نظر گرفتن همه ابعاد نهادی مسئله، آن‌گونه که بوده و هست و خواهد بود، بفهمند و تبیین کنند. فرهنگ، مذهب، آداب و رسوم، عادات فکری و نهادهای فکری، اجتماعی و اقتصادی، ایدئولوژی مقولاتی هستند که اقتصاد مرسوم در تحلیل‌هایش لحاظ نمی‌کند و اقتصاد نهادگرا لحاظ می‌کند؛ بنابراین اگر کشورهای در حال توسعه را زمینی در نظر بگیریم که مقولاتی فوق‌لایه‌های مختلف آن را تشکیل می‌دهند، در آن صورت ممکن است بتوان نشان داد که بذر پارادایم‌های بدیل اقتصادی در این زمین‌ها خرمن پربارتری به بار خواهند آورد (مشهدی، ۱۳۹۳: ص ۲۱۳-۲۱۸).

۲-۱. تبیین ماهیت نهاد

کلمه نهاد، برخلاف ظاهر ساده آن، مفهوم بسیار پیچیده دارد؛ تا جایی که بعضی از نهادگرایان

مثل کامنز^۱ ارائه تعریف دقیق از کلمه فوق را دشوار ارزیابی می کند (متوسلی، ۱۳۸۹: ص ۵۰۲). وبلن^۲ نهادها را آن دسته عادات تثبیت شده فکری می داند که در میان عموم انسان ها مشترک است (وبلن، ۱۳۸۳: ص ۲۰۹). میچل^۳ نهادها را عادات تثبیت شده فکری می داند که به عنوان هنجارهای هدایت گر سلوک، از پذیرش عمومی برخوردار است. همیلتون^۴ نیز نهادها را شیوه ای رایج و مستمر کنش و تفکر می داند (مشهدی، ۱۳۹۳).

در نهادگرایی قدیم، عادات نقش محوری در تعریف نهاد بازی می کند و این یکی از تفاوت های کلیدی بین نهادگرایان قدیم و نهادگرایان جدید در تعریف نهاد تلقی می شود (وبلن، ۱۳۸۳: ص ۲۱۱).

در نهادگرایی قدیم رابطه ی انسان و نهاد دوسویه است؛ یعنی همان گونه که نهادها عادات تثبیت شده فکری هستند، بر سلايق و خواسته های انسان نیز تأثیر می گذارد؛ به عبارت دیگر نهادها در اثر کنش متقابل افراد شکل می گیرند؛ یعنی در حقیقت مخلوق افراد هستند و از طرف دیگر کنش های افراد را نیز قالب می زنند (نورث، ۱۳۷۷: ص ۲۳).

تفکر نهادگرایی توسط متفکرین مثل وبلن شکل گرفت و بعد از مدتی به خاموشی گرایید و دوباره در قالب اقتصاد نهادگرایی جدید ظهور یافت. خصیصه ی اصلی که اقتصاد نهادگرایی جدید را از قدیم متمایز می کند، همراهی آن با مکتب نوکلاسیک است؛ به عبارت دیگر اقتصاد نهادی جدید نظریه ای بدیل برای مکتب نوکلاسیک محسوب نمی شود، بلکه در جهت اصلاح آن حرکت می کند. اقتصاد نهادی جدید توسط نسل جدیدی از اقتصاددانان مانند رونالدکوز^۵، الیور ویلیامسون و داکلاس نورث^۶ آغاز شد (متوسلی، ۱۳۹۰: ص ۳۲-۳۶). یوهان اشتاین^۷ نهادها را به عنوان سیستم اعتقادی درباره وضعیتی که پدیده ها دارند و باید داشته باشند که به صورت اجتماعی ساخته می شوند و تفکر و کنش انسان ها را سازمان دهی می کند، تعریف کرده است (متوسلی، ۱۳۸۹: ص ۵۰۲-۵۱۰).

1. John R.commons
2. Veblen Thorstein
3. Wesley Mitchell
4. Walton H. Hamilton
5. Ronald. Coase
6. Douglass North
7. Johan Stein

نورث نهادها را به‌عنوان «قوانین بازی در جامعه» تعریف می‌کند. به اعتقاد ایشان نهادها الگوهای تعاملی هستند که بر روابط افراد حاکم بوده و آن‌ها را مقید می‌کند. قواعدی که مردم تحت آن قواعد در هر جامعه تعامل دارند شامل قوانین مکتوب، میثاق‌های اجتماعی رسمی، هنجارهای غیررسمی رفتاری و باورهای مشترک درباره جهان است. نهادها محدودیت‌های رفتاری افراد تنها به‌عنوان فرد نیست، بلکه چگونگی شکل‌گیری باورها و نظرات افراد درباره این‌که چگونه سایر مردم رفتار خواهند کرد را هم ساختارمند می‌کند. افراد در یک فرهنگ مشترک، افکار مشترکی درباره چگونگی رفتار سایر مردم دارند و نهادها مدل‌های (ذهنی) درباره جهان و مردم اطراف ما هستند (نورث، ۱۳۸۵: ص ۱۰۵-۱۰۶).

به اعتقاد نورث، اقتصاد عملاً یک نظریه‌ی انتخاب است و این انتخاب تاکنون محدود به انتخاب کالاها و عوامل تولید بوده است و در مکتب نوکلاسیک، اقتصاددانان توجه زیادی به بستری که این انتخاب در آن انجام می‌شود نداشته‌اند. تمرکز اقتصاد نهادگرایی، فهم عمیق این بستر (زمین بازی) است. بستری که خود ساخته‌ی فرآیند انتخاب و تصمیم‌انسان است. هدف اقتصاد نهادگرایی، تمرکز بر باورهایی است که انسان‌ها برای توصیف محیط خود و نهادها (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) و خلق محیط استفاده می‌کنند (طالبی، ۱۳۸۵: ص ۱۳۱-۱۶۶).

اقتصاد نهادگرایی رویکرد جدیدی در علم اقتصاد است که از زاویه‌ی جدیدی به پدیده‌های اقتصادی می‌نگرد. رویکرد نهادگرایی در تقابل با کاستی‌ها و ضعف‌های اقتصاد جریان اصلی شکل می‌گیرد و بسیاری از فروض اساسی اقتصاد جریان اصلی را زیر سؤال می‌برد.

۲-۲. روش تحلیلی اقتصاد نهادگرا

اقتصاددانان جریان اصلی، منشأ رفتارهای کنشگران و عوامل اقتصادی را منفعت شخصی می‌دانستند و معتقد بودند که انسان‌ها از قدرت محاسباتی و اطلاعات نامحدود برخوردارند. ایشان تأثیر نهادها و کنش جمعی را نادیده انگاشته نهادها را داده‌شده فرض می‌کردند. اقتصاددانان نهادگرا با تأکید بر اهمیت و نقش نهادها در عملکرد اقتصادی افراد، پارادایم جدیدی را به علم اقتصاد معرفی کردند و فروض اصلی مکتب مرسوم را مورد نقد و خدشه

قراردادند و با دلایل و شواهد بی شماری اثبات کردند که فروضی اصلی مکتب مرسوم ریشه در واقعیت عینی ندارد، بلکه مجموعه‌ای از فروض انتزاعی و تحلیلی هستند که برای ساده‌سازی واقعیت طراحی شده‌اند و از فروض غیرواقعی نمی‌توان نتایجی به دست آورد که جهت حرکت پدیده‌های اقتصادی را پیش‌بینی کنند، بلکه اقتصاددانان از فروض انتزاعی و تحلیلی که ریشه در واقعیت ندارد آغاز می‌کنند و با روش استنتاجی قیاسی و اتکای شدید به تکنیک‌های ریاضیاتی می‌خواهند به نتایجی که از قبل در نظر داشته‌اند نائل شوند. پس می‌توان گفت فروض غیرواقعی و روش استنتاجی قیاسی و اتکای شدید به ریاضیات باعث شده است مدل‌ها و تئوری‌های اقتصاد مرسوم ماهیت همانگویانه داشته باشد؛ یعنی هیچ شناخت جدیدی از واقعیت ارائه نمی‌کند بلکه می‌خواهند به نتایجی که از قبل در نظر دارند نائل شوند.

اقتصاددانان مرسوم منشأ رفتارهای کنشگران اقتصادی را منفعت شخصی می‌دانستند و معتقد بودند که تلاش افراد برای رسیدن به منفعت شخصی باعث می‌شود که منفعت جامعه نیز تأمین شود؛ به عبارت دیگر، منشأ رفتارهای کنشگران را درونی می‌دانستند از نقش عوامل بیرونی یعنی نهادها و کنش جمعی غفلت می‌کردند، اما اقتصاددانان نهادگرا بر نقش نهادها و کنش جمعی در شکل‌دهی کنش‌های فردی تأکید کردند.

در مورد رابطه ساختار و کارگزار سه دیدگاه اصلی وجود دارد؛ دیدگاه فردگرایی که اصالت را به‌طور کامل به فرد می‌دهد، مثل لیبرالیست‌ها و کل‌گرایی که اصالت را به‌طور کامل به جمع می‌دهد، مثل سوسیالیست‌ها. تاریخ روش‌شناسی علم اثبات کرده است که نگرش‌های حادی و دوگانه‌گرایانه محکوم به شکست است (مشهدی، ۱۳۹۳: ص ۱۷۴-۱۸۰) دیدگاه سوم (تعامل‌گرایی) مربوط به نهادگرایان است.

جهت توضیح بیشتر این دیدگاه، نخست به تبیین چند اصطلاح می‌پردازیم. اصطلاح عاملیت اغلب در علوم اجتماعی به کار می‌رود و به ظرفیت عوامل منفرد برای اقدام آزادانه و فارغ از قیود اشاره دارد و اصطلاح ساختار به شرایط محیطی هر عامل اشاره دارد که ممکن است کم‌وبیش بر رفتار او اثر گذارد. یکی از راه‌های کسب اطلاعات بیشتر درباره رفتار سایر عوامل در بازار مطالعه محیطی است که ایشان در آن عمل می‌کند؛ زیرا ساختار موجب

محدود شدن و یا حتی تعیین رفتار هر عامل می‌شود. در نظریه نوکلاسیک عوامل با یک ساختار از پیش معلوم و داده‌شده روبرو هستند؛ اما طبق رویکرد نهادگرایی عوامل و ساختار در تعامل هستند و در دنیای واقعی ساختارهای بازار نه تنها رفتارها را مقید می‌کنند بلکه فقط چند گزینه پیش روی عوامل منفرد قرار می‌دهند.

بحث در خصوص رابطه بین عوامل و ساختار به روش‌شناسی یک نظریه مربوط می‌شود، اگر همه پدیده‌های اجتماعی فقط برحسب مشخصات افراد تبیین شود آن نظریه از لحاظ روش‌شناسی فردگرایانه است و اگر همه پدیده‌های اجتماعی در نهایت با توسل به ساختارهای اجتماعی تبیین شود آن نظریه به لحاظ روش‌شناسی جمع‌گرایانه خواهد بود. در فردگرایی روش‌شناختی مشخصات عوامل منفرد، معلوم و ثابت است یعنی مشخصه‌های هر فرد در مدت تحلیل ثابت بوده و تحت تأثیر سایر عوامل و یا به دلیل تغییر ساختارها عوض نمی‌شود و در جمع‌گرایی روش‌شناختی ساختارهای اجتماعی مشخصات ویژه و مخصوص خود را دارد که نمی‌توان آن‌ها را به مشخصات افراد تقلیل داد. تعامل‌گرایی روش‌شناختی، همان تبیین پدیده‌های اجتماعی، از راه تعاملات هم‌زمان بین عوامل و ساختارهایی از قبیل پدیده‌های اجتماعی و نیز بین خود عوامل است یعنی در این رویکرد همان‌گونه که تأثیرات عوامل منفرد بر ساختارها و پدیده‌های اجتماعی و هم‌چنین تأثیرات ساختارها و پدیده‌های اجتماعی بر افراد لحاظ می‌شود، تأثیرات کنش‌های عوامل بر یکدیگر نیز موردتوجه قرار می‌گیرد درحالی‌که در رویکرد فردگرایی روش‌شناختی فقط تأثیرات افراد بر ساختارها و پدیده‌های اجتماعی و در کل‌گرایی روش‌شناختی تأثیرات ساختارها و پدیده‌های اجتماعی بر افراد موردتوجه قرار می‌گیرد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۱).

نهادگرایان روش نوکلاسیک‌ها را برای درک پدیده‌های واقعی ناکافی می‌دانند؛ ازاین‌رو روش‌های استقرایی و تمرکز بر روی واقعیات را بر روش تحلیلی و انتزاعی، ترجیح می‌دهند. در نگرش نهادگرایان نسبت به روش‌شناسی سه مؤلفه کلیدی وجود دارند که عبارت‌اند از کل‌گرایی، حرکت تکاملی و عمل‌گرایی.

کل‌گرایی: طبق این رویکرد پدیده‌های اقتصادی به‌صورت مجزا و در قالب گزاره‌های ذره‌ای بررسی نمی‌شود، بلکه در قالب کل اقتصاد در طی یک نگرش سیستمی و با توجه به

سایر مجموعه‌های نهادی تجزیه و تحلیل می‌شود. نهادگرایان پدیده‌های اقتصادی را در قالب علیت‌های تراکمی مورد مطالعه قرار می‌دهند (متغیرهای اقتصادی و اجتماعی همواره بر روی هم تأثیرگذار است) این روند تأثیرگذاری همواره به صورت زنجیره‌وار ادامه پیدا می‌کند و در نتیجه ما هیچ‌گاه نقطه یا نقاط تعادلی نداریم و مسائل اقتصادی را تنها می‌توان در قالب روند و مسیر حرکت آن‌ها مورد بررسی قرارداد.

رویکرد تکاملی: اقتصاد نهادگرایی در تحلیل پدیده‌های اقتصادی معتقد به پویایی مسائل است و تحلیل‌های آن‌ها عمدتاً به سمت تعیین مسیر و نوع حرکت است و بر برنامه‌ریزی در جهت تحول نهادها، در راستای رشد اقتصادی تأکید دارند.

عمل‌گرایی: حقایق اقتصادی را باید از بطن واقعیت‌ها استخراج نمود و از این رو بر مطالعه‌های آماری تأکید دارند و الگوی استقرایی را در این خصوص مناسب می‌دانند. نکته دیگر اینکه اساس مطالعه‌های آماری نهادگرایان بیشتر از نوع ارتباط بین متغیرها است تا اینکه به بررسی رابطه علیت بپردازد. آخرین نکته اینکه نهادگرایان در تبیین پدیده‌های اقتصادی نگاه بین‌رشته‌ای داشته و از یافته‌های سایر علوم همچون روانشناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و حقوق استفاده می‌کنند تا بتوانند رفتار عاملان اقتصادی را به بهترین وجه تحلیل و بررسی کنند (دادگر، ۱۳۸).

نتیجه‌گیری

در علم اقتصاد، رویکردها و جریان‌ها مختلف فکری وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها رویکرد جریان اصلی است. رویکرد مذکور به علت ضعف‌ها و کاستی‌هایی که داشته در طول زمان توسط جریان‌های مختلف فکری مورد نقد و خدشه قرار گرفته که به اصلاح و بازسازی این رویکرد منجر شده است. رویکرد نهادگرایی در تقابل با رویکرد جریان اصلی شکل گرفت و بعداً در راستای تکمیل ضعف‌ها و کاستی‌های آن جهت داده شد.

مهم‌ترین ضعف‌ها و کاستی‌های رویکرد جریان اصلی در حوزه روش‌شناسی، توسل بیش‌ازحد به ریاضیات و تکنیک‌های ریاضیاتی است که باعث می‌شود تئوری‌های اقتصاد نتواند تمام جنبه‌های واقعیت را پوشش دهد و تبیین کند. همچنین اقتصاد جریان اصلی مبتنی

بر فردگرایی روش شناختی است و مبنای تصمیم‌گیری افراد را منفعت شخصی دانسته از تأثیر نهادها و ساختارهای اجتماعی بر شکل‌گیری رفتارهای اقتصادی چشم‌پوشی می‌کند. در حوزه معرفت‌شناسی نیز با ضعف‌ها و کاستی‌های مواجه است که مهم‌ترین آن تجربه‌گرایی و استفاده از روش قیاسی است؛ چون بسیاری از فروض علم اقتصاد تجربی نیست و با معیارهای پوزیتیویستی قابل اثبات نیست.

رویکرد نهادگرایی که در تقابل با رویکرد جریان اصلی شکل گرفت بر اهمیت نهادها و تأثیر نهادها و ساختارهای اجتماعی بر شکل‌گیری رفتارهای اقتصادی تأکید می‌کند. بر اساس رویکرد نهادگرایی مبنای تصمیم‌گیری افراد تنها منفعت شخصی نمی‌تواند باشد بلکه طیف وسیعی از عوامل بیرونی بر شکل‌گیری رفتارهای اقتصادی افراد تأثیرگذار است؛ به عبارت دیگر رفتار عوامل اقتصادی را نمی‌توان جدای از بستر نهادی آن‌ها تحلیل و تبیین نمود بلکه طیف وسیعی از فرهنگ، آداب و رسوم، نهادهای رسمی و غیررسمی بر شکل‌گیری رفتارهای اقتصادی افراد تأثیرگذار است. از طرف دیگر، برخلاف رویکرد جریان اصلی که اصالت را به طور کامل به فرد می‌دهد و رویکرد مارکسیستی که اصالت را به طور کامل به جامعه می‌دهد رویکرد نهادگرایی رابطه فرد و جامعه را دوسویه می‌داند یعنی فرد هم از ساختارها و نهادهای اجتماعی تأثیر می‌پذیرد و هم بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد.

فهرست منابع و مآخذ

۱. پیتز، فابین، (۱۳۸۱)، خطابه و واقع‌گرایی در روش‌شناسی اقتصادی: ارزیابی نقادانه دستاوردهای اخیر، ترجمه بایزید مردوخی، مجله برنامه و بودجه، شماره ۷۳.
۲. مینی، پیرو و.، فلسفه و اقتصاد، (۱۳۷۵)، ترجمه مرتضی نصرت و حسین راغفر، تهران: انتشارات جامعه و اقتصاد.
۳. جمعی از نویسندگان، (۱۳۹۱)، مقدمه بر اقتصاد نهادگرا، ترجمه اصیلان قودجانی، تهران: مجلس شورای اسلامی مرکز پژوهش‌ها.
۴. دادگر، یدالله، (۱۳۸۴)، جایگاه نهادگرایی در اقتصاد متعارف و مسائل آن، فصلنامه تکاپو، شماره ۱۱ و ۱۲.
۵. دوسوتو، هرماندو، (۱۳۸۶) راز سرمایه: چرا سرمایه‌داری در غرب موفق می‌شود و در جاهای دیگر شکست می‌خورد، ترجمه فریدون تفضلی، تهران: نشر نی، چاپ سوم.
۶. طالبی، محمد، (۱۳۹۵)، شناسایی و ارزیابی عوامل مؤثر بر چالش‌های نظام بانکی ایران، نشریه علمی- پژوهشی و بهبود مدیریت، سال دهم، شماره ۳، پیاپی ۳۳.
۷. غنی‌نژاد، موسی، (۱۳۹۷)، گفتارهای در روش‌شناسی اقتصاد، تهران: انتشارات مینوی خرد.
۸. -----، (۱۳۷۶)، مقدمه بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد، تهران: موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.
۹. کاپلستون، فردریک، (بی‌تا) تاریخ فلسفه، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: انتشارات صداوسیما جمهوری اسلامی ایران.
۱۰. کلانت، یوهان ج. (بی‌تا)، «گذار دشوار»؛ دره‌اشم پسران و تونی لاوسون (ویراستار) بررسی جنبه‌های روش‌شناختی کینز، ترجمه دکتر غلام‌رضا آزاد (ارمکی)، تهران: موسسه انتشارات آگاه.
۱۱. مارک، بلاک، (۱۳۸)، روش‌شناسی علم اقتصاد، ترجمه دکتر غلام‌رضا آزاد (ارمکی)، تهران: نشر نی.

۱۲. متوسلی، محمود، (۱۳۸۹)، اقتصاد نهادگرایی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کرد، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
۱۳. -----، (۱۳۹۰)، تجدید حیات اقتصاد نهادی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
۱۴. متوسلی، محمود و دیگران، (۱۳۸۹)، تأملات نقادانه در ژرفای کاستی‌های اقتصاد متعارف، پژوهشنامه اقتصادی، سال دهم، شماره چهاردهم.
۱۵. مشهدی احمد، محمود، اقتصاد نهادگرا: مطالعه یک سنت هترو دوکس در برابر ارتدوکس اقتصادی، انتشارات دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۳.
۱۶. نورث داگلاس سی، والیس جان و وینگاست باری، چارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب بشری، ترجمه جعفر خیر خواهان، فصلنامه اقتصاد سیاسی سال اول، شماره سوم، زمستان ۱۳۸۵.
۱۷. نورث، داگلاس سی، اقتصاد نهادی نوین و توسعه، ترجمه فرشاد مؤمنی، فصلنامه موسسه مطالعات دین و اقتصاد، تحول همه‌جانبه اقتصاد سیاسی، شماره ۱.
۱۸. نورث، داگلاس سی، نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۷.
۱۹. وبلن تورستن، نظریه طبقه مرفه، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی، ۱۳۸۳.
۲۰. ویلیامسون، الیور ای، (۲۰۰۰)، اقتصاد نهادگرایی جدید؛ دستاوردهای گذشته و نگاهی به فرارو، ترجمه محمود متوسلی، برنامه و بودجه، شماره ۷۳.